

شکست قیام زینا یا گسست‌های چندجانبه از واقعیت میدانی

ف. دشتی در این یادداشت با تمرکز بر وضعیت نیروی چپ، به بررسی علت‌های شکست حرکت‌های اخیر اجتماعی در ایران و جهان می‌پردازد.

ف. دشتی



صحنه‌ای از قیام اعتراضی پس از قتل حکومتی مهسا (زینا) امینی

۱۶ شهریور ۱۴۰۲

گسست اپوزیسیون

کمون پاریس و قیام زینا هر دو شکست خوردند؛ سرکوب شدید نظامی-پلیسی فصل مشترک دو رخداد بود، اما تفاوت‌های تاریخی ریشه‌ای چندان اجازه نمی‌دهد آن دو حرکت را در دل یکدیگر بررسی کنیم. البته این چیزی نیست که ایمان گنجی از آن بی‌خبر باشد. اشاره‌ی گزنده‌ی او به نقش ویرانگر "اپوزیسیون" خارج از کشور از همین روست، هرچند خود این جریان به تنهایی عامل شکست نبود.

چهره‌های شاخص اپوزیسیون که تا برهه‌ای جا در دل "معترضان میدانی" داشتند، از لحظه‌ای که کنار "ژن قوی" فرار گرفتند، محبوبیت خود را دل آنان از دست دادند. آن اشخاص -می‌پذیریم که- هیچ‌کدام قصد خیانت به خون زینا را نداشتند؛ مشکل اساسی‌شان ناتوانی‌شان در درست خواندن مطالبات "معترضان میدانی" بود، معترضانی که به قول گنجی اعلام کرده بودند در کردستان و زاهدان و کوچه‌های به خون نشسته‌ی تهران و کوچه‌های اطراف دانشگاه‌های شهرهای دیگر ایران که ما دیگر هرگز به گذشته بازمی‌گردیم. آن چهره‌های شاخص به خاطر کینه‌ی سرشار و حس انتقام‌جویانه‌ی خود از رژیم نتوانستند به طور عینی تحلیلی خردورزانه از قیام حتا برای خود داشته‌باشند، و به تنها چیزی که می‌اندیشیدند، کوتاه‌ترین راهی بود که به سرنگونی حاکمیت بیانجامد تا زمینه برای انتقام‌کشی‌شان فراهم شود.

عوامل و پویایی‌هایی که پنداشته می‌شد در قیام ژینا می‌توانند امکان دگرگونی اجتماعی رادیکال را فراهم کنند، درست خوانده نشد. هرچند با صدایی رسا اعلام نشد، اما غالباً در دل گمان برده شد که: این بار همه چیز طبق انتظارات ما خواهد شد. سرانجام دیدیم آن اتفاق مبارک نیفتاد.

با وجود این، از آغاز پیدا بود که قیام ژینا تنها قدمی -هرچند مهم- در راه دراز آزادی مردمان ایران است. قدمی در امتداد تاریخی تمام جنبش‌هایی که از زمان مشروطیت تاکنون داشته‌ایم و بعد از این هم خواهیم داشت. آن چهره‌های شاخص «اپوزیسیون»، به دلیل فقدان نگرش تاریخی، نتوانستند این سیر تاریخی را ببینند. آن لحظه‌ی تاریخی بزرگ پیوند ایرانیان داخل و خارج از کشور که راه‌پیمایی پرشمار ایرانیان در تورنتو و تجمع عظیم در برلین نماد آن شد، با پشت کردن آن چهره‌ها به مطالبات ایجابی "معترضان میدانی" تنها در فاصله‌ی دوسه ماه مثل فروری باریگارد انقلابیون پاریس بر باد شد و پس از آن هیچ‌کدام از فراخوان‌های آن چهره‌ها دیگر نتوانست حتی هزار نفر را حتا در خارج از کشور یک‌جا گرد آورد. بعدها در صدا و لحن یکی دوتا از آنان گاهی پشیمانی‌هایی حس می‌شد اما چه سود که دیگر از قطار تاریخ جا مانده بودند.

اکنون به سوگ قیام ژینا نشستیم تا ببینیم چرا به شکست منجر شد. یکی از مهم‌ترین علل شکست، همان‌طور که گفته شد گسست از واقعیت میدانی بود. سخن معترضان حقیقی و جان‌برکف کاملاً واضح بود: از کردستان تا زاهدان هم فریاد می‌زدند چه چیزی را نمی‌خواهند و هم معلوم می‌کردند چشم در چه افق روشنی دارند. نه "اپوزیسیون" این را دید و شنید، و نه خیل تماشاچیان داخل مرز.

اما علل شکست پردامنه‌تر از این چیزها بود.

عوامل و پویایی‌هایی که پنداشته می‌شد در قیام ژینا می‌توانند امکان دگرگونی اجتماعی رادیکال را فراهم کنند، درست خوانده نشد. هرچند با صدایی رسا اعلام نشد، اما غالباً در دل گمان برده شد که: این بار همه چیز طبق انتظارات ما خواهد شد. سرانجام دیدیم آن اتفاق مبارک نیفتاد.

اشتباه تئوریک چپ سنتی

نکته‌ی جالب توجه اینجاست که به رغم همزونی نئولیبرالی که در داخل و دیگر کشورهای جهان اکثریت قریب به اتفاق مردم جهان را فقیرتر و زندگی را برایشان ناامن‌تر از پیش کرده است، و شکاف غنی و فقیر عمیق‌تر و برنگذشتنی‌تر از قبل شده، نه اتفاقی بایسته در داخل می‌افتد و نه در خارج. همین به تنهایی نشان می‌دهد که تأکید چپ بر فرض قدیمی شکاف طبقاتی در عامل اصلی حرکت تاریخ دیگر امروز کارساز نیست. تاریخ چهل ساله از ۱۹۸۰ تاکنون در جهان گواه ناکارآمدی این تز علیل است.

تأثیرات منفی و روزافزون تحولات علمی و ترفندهای سیستماتیک اقتصادی علیه توده‌های وسیع دیگر مثل سال‌های پیش از ۱۹۸۰ در هیچ کجای از جهان -و به تبع آن در ایران- جرقه‌زن جنبش‌های بزرگ عدالت طلبانه نمی‌شود. آنچه این واقعیت را در جاهایی غیر از ایران تلخ‌تر می‌کند، این است که واکنش‌های اجتماعی ناشی از بی‌عدالتی، به صورتی ناساز رنجش و خشم خود را متوجه بخش‌های ناتوان‌تر -مهاجران درون مرزی و برون مرزی، متفاوتان منطقه‌ای یا قومی- می‌کند. در غرب این واکنش به طرز عملی با همسو شدن با جناح‌هایی از قدرت که همین تز را تبلیغ می‌کنند - ترامپ یا پرلوسکونی - بروز می‌کند، و حتا تبدیل به یک جنبش ناسیونالیستی-فاشیستی می‌شود.

چپ، نیازمند گشودن افق‌های گسترده‌تری در مقایسه با گذشته برای نوسازی خود، بدون چشم‌پوشی از ایدآل همیشگی‌اش -عدالت‌طلبی- است.

امروز دهه‌هاست که چپ در جهان و در ایران کاری انجام نداده است؛ یا درست‌تر است بگوییم نمی‌توانسته کاری انجام دهد جز اینکه منتظر باشد تا این روند معکوس شود و امیدوار بماند که توده‌ها دوباره دریاوند که راه‌حل مشکلات اقتصادی‌شان در پیوستن به چپ است. زیرا منطق و رویکرد اساسی چپ تاکنون قادر نبوده است خارج از این فرض ریشه‌دار اندیشه کند؛ یعنی خارج از این باور که عامل اصلی انگیزش و بسیج مردم به ویژه کارگران و مردم عادی انگیزه‌ی منافع اقتصادی‌شان و تلاش‌هایی از این دست است. برای چپ بیرون رفتن از این فرض چیزی نبوده جز افتادن به این هراس که پیشاپیش با ظن انصراف از چپ‌گرایی به آنان انگ زده شود.

این است که به نظر می‌رسد چپ نیازمند گشودن افق‌های گسترده‌تری در مقایسه با گذشته برای نوسازی خود، بدون چشم‌پوشی از ایدآل همیشگی‌اش -عدالت‌طلبی- است. تا اواسط قرن گذشته بخش تعیین‌کننده‌ی اکثریت توده‌ای طبقه‌ی کارگر می‌توانستند با اتحاد و سازمان‌یابی صاحب چنان پتانسیلی شوند که از رهگذرش اقتدارها را به مبارزه بخوانند، به پیروی و ادارشان کنند و حتا آنان را شکست دهند. اما از میانه‌ی قرن پیش به‌خصوص از پس از دهه‌ی هشتاد میلادی احساس درماندگی به طور فزاینده‌ای جایگزین آن شور انقلابی شد. حال‌وهوایی بین زحمت‌کشان حاکم شد که شکست دادن اقتدار به کنار، حتا پس‌راندن صاحبان سرمایه و ثروت را امکان‌ناپذیر تلقی می‌کرد و نه تنها منجر به این شد که کارگران و زحمت‌کشان از اتحادیه‌ها و سازمان‌های چپ فاصله بگیرند، بلکه حتا حسی کینه‌توزانه نسبت به حرکت‌های چپ‌گرا در خود پیدا کنند.

پرسش اصلی

به طور خلاصه، پرسشی که باید روی آن تمرکز کرد این است: چگونه و چرا اعتماد به نفس و توانایی کارگران -حتا اگر نخواهیم بگوییم برای خلع ید از صاحبان قدرت- لاقابل برای رویارویی با آنان و برای پس‌راندن‌شان، جای خود را به عجزی مطلق و مشروعیت‌بخش از سر احترام و خضوع به آن گروه اقلیت داده است؟

تا پاسخ این سوال داده نشود و تا این پاسخ در عمل ثابت نکند که نیروی بالقوه‌ی انسانی و حس اعتماد به نفس توده‌های مردم عادی قابلیت گسترده‌ی پیشین را دارد، تفکر چپ و جنبش مردمی موضوعیت ندارد. زیرا آرمان "رستگاری" تفکر چپ به ویژه تأکید می‌کند که کسانی که از آنها انتظار می‌رود از استثمار، از ستم یا تبعیض، و از فقر نجات پیدا کنند، باید خود به دست‌های خود این آرمان را تأسیس کنند و نه به لطف منجیان یا شاهزادگان. تنها پیش شرط آنان در این مسیر این است که باور بالقوه و اعتماد به نفس‌شان کمتر از دیگران نیست. اما اگر ایده‌ی منجی زبان‌بار است، پس چپ هم موظف است از حال و هوای رسالت منجی‌منشانه خود را بیبراید و برای بازفعال‌سازی ظرفیت‌های انسانی - که نظم موجود مترصد سرکوب آن است - با ایجاد ارتباطی مبتنی بر ایده‌ی «رفاقت» به توده‌های مردم نزدیک شود. اما رفاقتی شانه به شانه و همدلانه.

چگونه و چرا اعتماد به نفس و توانایی کارگران -حتا اگر نخواهیم بگوییم برای خلع ید از صاحبان قدرت- لاقل برای رویارویی با آنان و برای پس‌راندن‌شان، جای خود را به عجزی مطلق و مشروعیت‌بخش از سر احترام و خضوع به آن گروه اقلیت داده است؟

چپ کنونی پس از تحمل این همه شکست، و سرخوردگی از تفکر و رفتار و سازمان‌دهی انقلابی و مبارزه‌ی سنتی، اگر همچنان به همین رویکرد ادامه دهد و بپندارد که روزهای خوب گذشته تکرار خواهد شد، بدون تردید به حاشیه‌ی صحنه‌ی تاریخ کشانده می‌شود. پس از بیش از چهل سال درج‌ازدن، اگر نخواهیم به خود دروغ بگوییم، امروز کاملاً معلوم شده است که محتوای کنشگری توده‌ها با انگیزه‌ی چپ سنتی، یعنی با انگیزه‌ی مبارزه با بهره‌کشی اقتصادی - که البته واقعیتی بدیهی و دردناک است - و گمان اینکه همین به تنهایی قادر است آن پویایی را بیافریند که به دگرگونی مورد نظر اجتماعی منجر می‌شود، به جایی نخواهد رسید. با این همه، چپ فعلی فکر می‌کند که اگر این واقعیت اعتراض‌ناپذیر را بپذیریم، آن وقت این را هم ناگزیر پذیرفته‌ایم که تحول اجتماعی غایی و هدفمند - عدالت‌طلبی - غیرممکن می‌شود، زیرا این تنها راهی است که می‌شناسد.

این یک اشتباه غم‌انگیز است. اول از همه، آرمان مورد بحث، یک جست‌وجوی ابدی است که از بدو شروع تمدن وجود داشته است. هنگامی که اندیشه و جنبش سنتی چپ سوسیالیستی در اواسط قرن نوزدهم کانال اصلی این جستجو شد، هم میراث هزاران سال تجربه را در اختیار داشت و هم با نوآوری‌های خود آن را متحول و بارورتر کرد. مهمترین مشارکت چپ این تز بود که آرمان یک جامعه‌ی عدالت‌طلب تنها در سطح معینی از مراحل تمدن و توسعه‌ی اجتماعی-انسانی امکان‌پذیر است. نقطه‌ای که می‌توان گفت چپ برای مدت طولانی در خصوص آن اشتباه می‌کرد، این ایده بود که سطح توسعه/امکانات مورد نظر از بدو شکل‌گیری سرمایه‌داری به دست آمده بود. در راستای این ایده، تفکر چپ/سوسیالیستی سنتی عمدتاً در این خلاصه می‌شد که با سازمان‌دهی و کنش توده‌ای علیه استثمار سرمایه‌داری قادر خواهد بود نظم موجود را بر هم زند و زمینه برای پرسیازی یک جامعه‌ی برابری‌خواه را که از دیرباز اعضایش در خیال می‌پروراندند، پدید آورد.

تکنولوژی در خدمت سرمایه‌داری

با وجود این، از ربع پایانی قرن گذشته به این سو، معلوم شد که: "مرحله‌ی نهایی" سرمایه‌داری و امکانات توسعه‌ی انسانی-اجتماعی که پیش‌بینی می‌شد در آن شرایط به وجود آید، هنوز فرانسیده است. از آن زمان تا کنون، سرمایه‌داری با شتاب انقلاب‌های علمی-تکنولوژیکی پی‌درپی، خود را متحول کرده است -البته با حفظ ویژگی استثماری خود- و امکانات جدیدی را ارائه کرده است که راه را به روی این ایده می‌گشاید که حتا قادر است بر موانعی مانند دیدگاه برابری‌طلبانه غلبه کند.

اما این روی سکه جنبه‌ی دیگری نیز دارد. حتا اشاره به یک ویژگی‌اش برای درک بیشتر بحث فعلی کافی است: ما دیگر در مقابل سرمایه‌داری ای نیستیم که به «مردم عادی» برای بهره‌کشی از آنان نیاز داشته باشد.

ما با سرمایه‌داری‌ای روبرو هستیم که در حال تبدیل بخش فزاینده‌ای از آن افراد - حتا آنهایی‌شان که واجد نیروی کاراند - به کسانی است که دیگر به وجودشان نیازی نیست. انسان امروز یک حیطه‌ی مازاد نیاز تولید سرمایه‌داری است. به عبارت دیگر، نمی‌توان دیگر تضاد اصلی را در بهره‌کشی نیروی کار خلاصه کرد. امروز وجود انسان تنها به دلیل انسان بودن خود در معرض تهدید است.

در برابر این تهدید وجودی، در روی دیگر سکه، تنها با رویکردی می‌توان مبارزه کرد که بتواند امکان رشد ویژگی‌ها و توانایی‌های انسانی ما را تقویت کند و به این ترتیب قدرت و پویایی توده‌ای را فعال سازد. این همان دیدگاهی است که می‌تواند حامل آرمان تحول انسانی-اجتماعی برابری‌طلبانه باشد. از این نقطه به بعد جریان‌های چپ سوسیالیستی سنتی با خود را با این رویکرد همراه خواهند کرد و یا همچنان به عنوان تماشاچی جریان تاریخ درجایی که به آن رانده شده‌اند، باقی خواهند ماند.

تفاوت ایران، گسست زحمت‌کشان و طبقه متوسط

در ایران البته مسئله تنها تا حدودی متفاوت است: تکنولوژی جدید هنوز راهی به ایران باز نکرده است. اما به جز سرکوب سیستماتیک، رژیم در هر بخش از جامعه تاکنیک‌های متفاوتی به منظور تشتت صفوف مردم به میدان نهاده است: به رغم یر شدن خزانه‌ی دولت از ارزهای نفتی، همچنان فقر طبقه‌ی کارگر و زحمت‌کش را عامدانه عمق و وسعت بی‌اندازه می‌بخشد تا آنان را شکرگزار همین نان‌پاری روزانه و ناگزیر خود کند. از طرف دیگر، پول و اندوخته‌ی جزئی قشر کم‌درآمد طبقه‌ی متوسط را در بانک‌ها گروگان می‌کشد با این فکر که آنان خود را «شریک» اقتصادی حاکمیت ببینند. و از دیگر سو، بقیه‌ی اقشار طبقه‌ی متوسط را با ایجاد ترس از آینده‌ی مبهم و ترس از احتمال قریب به یقین تجزیه‌ی ایران و جنگ داخلی به سکوت و نشستن در خانه‌ها وامی‌دارد.

وظیفه‌ی اخلاقی چپ امروز ایستادن در برابر این ترفندهاست. مارکس جوان از انسان به مثابه‌ی وجودی «ژنیک» صحبت می‌کند. آنچه او از این اصطلاح می‌فهمد، این است که در نوع انسان نگرش خلاقانه و بازآفرینی، فارغ از تحصیلات عالی و تقسیم‌بندی‌های عام وجود دارد. به عبارت دیگر، انسان هم فاعل آن نگرش خلاقانه است و هم محصول آن نگرش. مادامی که انسان خودش را می‌آفریند، رخداد اجتماعی منتظر وقت

ظهور خود می‌شود. چپ اگر مایل است در حرکت تاریخ مؤثر واقع شود، باید خود را در این چارچوب قرار دهد تا بتوانیم چپ را نوعی استقبال از پتانسیل‌ها و نیروهای وجدان تصور کنیم آن هم در دورانی که خودشکوفایی‌اش مرتب به تأخیر می‌افتد. پیش‌تر از هر گونه اصول اخلاقی، در یک زمینه‌ی مبهم و پیش‌بینی‌ناپذیر، برای ظهور بهترین حال به وجدانی نیاز داریم که در انتظار چپ باشد، یا به چپ‌ی که چشم‌انتظار وجدان باشد. چپ از حیث تاریخی دقیقاً با همین انگیزه متولد شد: به منظور رفع این حسرت و تحقق این وصال. چپ به مثابه‌ی یک نگرش، گرایش و ساختار معنوی، هم‌اکنون هم در درون ما، در قلب ما، و هم در بیرون از ما به مثابه‌ی موضعی سیاسی و یک حرکت وجود دارد. وقتی نیرو و اشتیاق اوتوپییایی‌اش را در نظر بگیریم، متوجه می‌شویم که چپ چیزی نیست جز یک نظریه و پراتیک در باره‌ی بردباری و تحمل؛ یک نظریه و پراتیک در باره‌ی راهی بسیار طولانی و گذرگاه‌های آن راه؛ درباره‌ی رفاقت و همداستانی؛ درباره‌ی شراکت و همدلی؛ درباره‌ی اندیشیدن به دوباره‌پس‌گیری «آینده‌ی از دست‌رفته» و جست‌وجوی افق‌های جدید...

این مطلب را پسندیدید؟ کمک مالی شما به ما این امکان را خواهد داد که از این نوع مطالب بیشتر منتشر کنیم.

آیا مایل هستید ما را در تحقیق و نوشتن تعداد بیشتری از این‌گونه مطالب یاری کنید؟

از ما حمایت کنید

در حال حاضر امکان دریافت کمک مخاطبان ساکن ایران وجود ندارد

[توضیح بیشتر در مورد اینکه چطور از ما حمایت کنید](#)